

محل حوادث است ، و دیگر شیعه گویند که خدا متکلم است و کلام فعل اوست و حادث است. بخلاف مجبره که گویند متکلم است به کلام قدیم ، و دیگر شیعه گویند که خدا را کسی ندیده و نتوان دید هرگز نه در دنیا و نه در آخرت ، بخلاف مجبره که گویند خدا را می توان دید بچشم سردر آخرت ، و بعضی از جهال صوفیه می گویند که اکثر مشایخ خدا را دیده اند و می بینند بلکه در عرش و غیر از اماکن نیز با خدای تعالی صحبت داشته اند ، و پراهمه نیز این اعتقاد دارند ، و دیگر شیعه گویند خدا را صفتی بغیر از صفات ثبوتیه و سلویه نیست بخلاف ابوحنیفه و ضرار بن عمرو که نزد ایشان خدا را صفتی است که آن را ماهیت می خوانند و آن را خدا دانند و صفت دیگر که آنرا مطیع خوانند ، و دیگر شیعه گویند معرفه الله کسی بود در دنیا بخلاف مجبره که گویند ذاتی بود ، معتزله بغدادیان گویند کسی بود در آخرت ، و دیگر شیعه گویند معرفت در ضروری دنیا نبود ، بخلاف جاحظ و علی اسفراینی که نزد ایشان در دنیا و آخرت ضروری بود . دیگر شیعه گویند معرفه خدا واجبست عقلانه تقلیداً به رسم تقلید پدران ، بخلاف مجبره که گویند بنقل و شرع بود و تفحص ضروری نیست ، و ملاحظه اسماعیلیه می گویند معرفه بگفته معلم صادقست ، و دیگر ابن راوندی و ثمامه ابن اشرس و بعضی از حشویه و فخر رازی و ابن حجر ناصبی و ناصرالدین بیضاوی اشعری و غزالی و حنابله بغدادی و بعضی از معتزله بصره قائلند بمعرفت به تقلید و اسماع و هم ایشان می گویند در معرفت نظر دادن واجب نیست ، دیگر شیعه گویند معرفت خدا بفکر و دلائل و پراهمین حاصل شود ، بخلاف ملاحظه اسماعیلیه که گویند به فکر و اندیشه و دلائل و پراهمین حاصل نشود و بگفته واسطه از زبان مقتدا حاصل نشود ، و در نزد صوفیه با ریاضات و قول شیخ و در نزد پراهمه ریاضت و گفته پیر است ، و گویند اول واجبات تفکر و دلائل نیست و اول واجبات معرفه الله است نه چیز دیگر ، و دیگر شیعه گویند هر مولودی از مومن و کافر زائیده شده بر فطرت اسلام و اذعان بقول صانع است و جبلت او منطور است بر این ، بخلاف مجبره که گویند چنین نیست دیگر شیعه گویند خدا را بر کافر نعمت است و این نعمت موجب شکر است ، بخلاف اشاعره و مجبره که گویند خدا را بر کافر هیچ نعمت نیست نه در دنیا و نه در آخرت ، و شکر منعم

واجب نیست. دیگر شیعه گویند صانع عالم یکبست قدیم، و قدیم دیگر علل بود به خلاف صائبین که نزد ایشان سبعه سیاره قدیم و مؤثرند و اشاعره بغیر از ذات به هشت قدیم فائلند، و حکما بقول عشره فائلند. دیگر شیعه گویند خدا شریک ندارد در خدایی و نه در عبادت، بخلاف مجوس و نصاری و ثنویان و بر اهله و بعضی از مغربیان و سکان سواحل سرانندیب و دیودمه و قاطنان زبر خط استوی و اهل خطا و خان بالغ و بعضی از اهل چین و تبت که به شریک فائلند، و احمد بن خطاب از معتزله گویند که عالم را دو مدیر است خدا و عیسی یکی قدیم و دیگری حادث، و اتحادیه از صوفیه بر این رفته اند، و غلاة نیز این افترا بر بعضی از ائمه را نسبت می دهند، و دیگر شیعه گویند خالق و رازقی صفت فعل خداست نه صفت ذات، بخلاف ابوحنیفه و اتباع او و کرامیه و حشویه که ایشان گویند که صفت ذاتست و خدا در ازل خالق و رازق بوده، دیگر شیعه گویند خدا از حلول و اتحاد منزّه است. بخلاف بعضی از اهل تصوف و اصحاب مسیلمه کذاب و اصحاب ابن مقفع خراسانی و عبسویان و برخی از هندوان که دعوی حلول و اتحاد می کنند. دیگر شیعه گویند روح بعد از فراغ از جسد باقی است بخلاف مجبره که گویند روح فانی شود و خدا آنرا در قیامت اعاده کند. دیگر شیعه گویند حقیقت و ماهیت روح را بغیر از خدا کسی دیگر نمی داند بخلاف جمعی گویند جوهری است مجرد، بعضی گویند جسم لقیف است و در نزد مجبره نیز جسم است. و در نزد اطباء خون، در نزد طبیعیون حرارت غریزی را گویند که در جوف نباتات و حیوانات محتبس است روح می دانند. دیگر شیعه گویند روح مخلوقست بخلاف احمد بن حنبل که گویند مبتدع بود و هر که گویند حادثست کافر می شود شیعه گویند خدا عالم را هست کرد بعد از آنکه نیست بود بیماده و اصلی. به خلاف بعضی از فلاسفه و غیره، و حکما و یهود و بعضی از صوفیه که گویند اجسام را از هوا آفرید و بعضی گویند اجسام را از جوهری آفرید و بعضی گویند از آب آفرید و ثنویان گویند از ظلمت آفرید و طبیعیون گویند که بطبیعت متکون شد و آسمان از دود و آب بهم رسید و آب از جوهر بود. بعضی گویند آب عرق زمین است و زلزله از نفس کشیدن زمین بهم رسبد و زمین از کف آب و کوهها از موج آب بهم رسید مؤثر، و دیگر شیعه گویند که عرض موجود است.

بخلاف دهریان و ابوالقاسم کوفی و اصم که نزد ایشان عرض موجود نیست و ممکنات جوهرند با اجسام و اعراض ممکن الوجود نیست. دیگر شیعه گویند مقدورات بیست و دو نوع است دوازده مقدور نباشد و نه مشترك است میان خالق و مخلوق و یکی مقدور بنده نیست، و دیگر شیعه گویند ممکنات از جواهر و اجسام و اعراض خلق خداوند. به خلاف ثمامه بن اشرم که گویند حشرات الارض را خالق نیست، و مجوس گویند اهرمن آفریده، و سوفسطائیه گویند اول خدا چیزی بیآفرید و از آن چیز چیز دیگر بیآفرید و این هر دو مدبرند در عالم یکی را عقل گویند و یکی را نفس. دیگر شیعه گویند عدم نه جسم صرفست و نه جوهر و نه اجسام، بخلاف مشبهان و خیاط از معتزله که نزد ایشان هر چه در حال وجود جسم است در حال عدم جسم باشد، و دیگر شیعه گویند خدا شیء است لاکاشیاء یعنی چیزی است که به هیچ چیز نماند، بخلاف باطنیه که گویند خدای شیء است و نه معدوم و نه مطلق و نه موهوم، و دیگر شیعه گویند اشیا را حقیقتی هست بخلاف سوفسطائیه و هیولائیه که حقیقت در هیچ چیز نزد ایشان نیست و روا باشد که پیر را که بینی جوان بود و ریش دار بی ریش باشد. دیگر شیعه گویند اشیا هیولی نیستند به خلاف افلاطون و انبأش که هیولامی دانند. دیگر شیعه می گویند که ملک موت را می توان دید بخلاف اشاعره که گویند نتوان دید. دهریه می گویند مرگ را نتوان دید لکن آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم هر کس بدان ستون می خورد می میرد و اصحاب طبایع می گویند که حرارت غریزست که اگر میل باندرون کرد حیوانات می میرند دیگر شیعه می گویند کلام معنی است یعنی عرض است، بخلاف نجاریه که گویند کلام را چون بنویسند جسم بود و چون بخوانند عرض بود، و دیگر شیعه گویند بقای بعضی از اعراض در زمانی جایز بود و بعضی جایز نبود بخلاف کعبی و اشعری بغدادیان گویند عرض در زمان باقی نبود. گرامیه گویند که جمله اعراض باقی بود و نیست نشود الا وقت هلاک شدن جسم، و دیگر شیعه گویند جمله اعراض محدثند بخلاف قومی از دهریان که گویند اعراض و اجسام قدیمند و قومی از طبیعیون گویند محدثند اما هرگز نشود که حادث نشوند، و دیگر شیعه گویند خدا کفار و عاصیان را وعید کرده است، بخلاف دیگران که کافران را نه عاصیان را و بعضی از اشاعره بر این رفته اند، و هرچند نیز با ایشان متفق اند و مقاتل بن سلیمان و قومی از اهل خراسان نیز بر این

رفته‌اند، و بعضی از مجبره خراسان گویند و عید با ایمان اثر نمی‌کند و از ضد ایمان سؤال نمی‌کند، و اکثر سنیه روم و اوزبک و هند متابعت قول اخیر کرده‌اند، و دیگر شیعه گویند شك و سهو و غلطی بر خدا روا نباشد و خواب و پینکی و بی‌دماغی ندارد. بخلاف کیسانیه و مجسمه و حنابله که ایشان اینها را روا می‌دانند، و دیگر شیعه گویند خدا کفر و شرك و فسق و زنا و غیر امور ناشایست در بنده نیافریده و نخواهد آفرید زیرا که اینها افعال عبادند. بخلاف مجبره و اشاعره و صنایدی قریش و بعضی از یهود و نصاری که گویند جمله فساد که در عالم است همه را خدا آفریده است در بنده و اراده و رضای اوست و خدای خواهد که او را ثالث نکه بگویند و مریم و جمله انبیاء را ناسزا بگویند و ایشان را بکشند و ساحر و کذاب خوانند، و دیگر شیعه گویند روا نبود که انبیا را در دوزخ بکنند و کفار را در بهشت بخلاف مجبره که گویند خدا اگر جمله انبیا و اولیا و ملائکه را در دوزخ کند نیکو بود و عدل باشد و اگر جمله کافران با مشرکان و فرعون و شداد و نمرود در بهشت کند و درجه ایشان را عالی‌تر از درجه انبیا و رسل و ملائکه گرداند نیکو بود و فضل باشد، و قاطبه نصاری گویند که جمله انبیا در دوزخ بودند به جهت گندم خوردن آدم، و عیسی جهنم را خراب کرد و انبیا را نجات داد، و دیگر شیعه گویند به عصیان کسی مستحق جهنم نمی‌شود به خلاف مجبره که گویند بعضیان مستحق عقوبت می‌شود، و دیگر شیعه گویند خدا شاید یکی را بجرم دیگری عذاب کند و گناه کسی را برد دیگری نویسد، بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را به گناه مادران و پدران عذاب کند اگر چه مقطعی بود که از شکم مادر شده باشد و دیگر شیعه گویند که خدا مکلفانرا قدرت بر ایمان داده که اگر قدرت نداده بودی تکلیف قبیح بودی، بخلاف مجبره که گویند خدا کافران را قدرت ایمان نداده و کفر را در ایشان آفریده و هر چه ابلیس می‌کند خدا در وی آفریده در ازل و او را در آن می‌خواهد. و دیگر شیعه گویند تکلیف مالا بطلاق زشت بود و خدا زشت نکند، بخلاف مجبره که در نزد ایشان تکلیف عاجز روا بود. و دیگر شیعه گویند دروغ بر خدای جایز نبود بخلاف عطوی که از شاگردان اشعری است که او گوید دروغ بر خدا رواست. و دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه بسیار کند و از بعضی توبه کند و از بعضی توبه نکند از آنچه

توبه کرده است درست بود ، بخلاف ابوهاشم که گوید که اگر کسی از هزار نوع گناه توبه کند و از یکی نکند هیچ قبول نبود . دیگر شیعه گویند بنده بعمل بد مستوجب عقاب می گردد . بخلاف معتزله و اصحاب وعیدیه که گویند نیکی بدی را باطل کند و بدی نیکی را . دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه کار باشد و بی توبه بمیرد و مؤمن بود یا خدا او را هفو کند یا شفاعت رسول یا یکی از ائمه (ع) او را ببخشد و اگر شفاعت او نکنند به دوزخ شود و بقدر گناه عقوبت یابد و بعد از آن با عمل نیک بیعت رود و همیشه در دوزخ نماند ، بخلاف وعیدیه که گویند اگر کسی هزار سال عمر او بود و صایم الدهر و قایم اللیل بود و یک گناه کبیره از او در وجود آید و بی توبه بمیرد ابد الآباد در دوزخ بماند ، و جمله ایمان و عبادات اوضاع شود . دیگر شیعه گویند رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیاء عظام صلوات الله علیهم یا خالص شیعیان ، شفاعت هاصیان و گناهکاران از مؤمنان نمایند . بخلاف خوارج که قطعاً به شفاعت قایل نیستند ، و اشاعره گویند که رسول خدا (ص) تنها شفاعت می کند نه کس دیگر اما درجه اهل بهشت زیاده می کند نه اسقاط گناه ، دیگر گویند مؤمن دو نوع بود حکمی و حقیقی و از مؤمن حکمی ارتداد جایز بود و مؤمن حقیقی مسرتند نشود زیرا که چون معرفت حاصل کرد علم حاصل می شود و علم بمنزله یقین است و مادام که عقل باشد شك و شبهه در وی بهم نرسد ، پس وقوع کفر از مؤمن حقیقی نباشد ، بخلاف اهل سنت و نواصب و خوارج که قایلند بوقوع کفر و زندقه از مؤمن حقیقی و انبیاء و اولیا و اوصیا ، و دیگر شیعه گویند که هر چه از اعراض بود منقطع بود نه دایم بخلاف ابوعلی جبائی که او گوید اعراض بوده و دیگر شیعه گویند هوض مکافات هم در دنیا است و هم در آخرت بخلاف اهل سنت که گویند عوض دایم بود در دنیا و در آخرت نیست . دیگر شیعه گویند ثواب نشاید در دنیا به مکلف رسد برای آنکه ثواب دایم بود و دوام در دنیا محال بود و لازم آید که میان انقطاع تکلیف و ایصال ثواب زمانی بگذرد و روا بود کسی را خدا آنقدر عمر دهد تا ایمان بیاورد و ثواب برسد ، بخلاف کرامیه و بعضی از معتزله که گویند روا باشد که در دنیا باو برسد و نگذارد که او ایمان بیاورد و او را بمیراند ، و دیگر شیعه گویند خدا

انبیا و رسل و ملائکه و مؤمن و کافر را هم لطف کرده است و هدایت انبیا فرموده و حجت تمام کرده و قوت و اختیار داده که تمییز کنند میان حق و باطل و کفر و ایمان و نیک و بد به عقل و همچنین به نقل و کسی را به غیر از انبیا و اوصیا (ع) مخصوص نگردانیده، به خلاف مجبره که گویند خدا و رسل را با ملائکه و مؤمنان توفیق داده و هدایت کرده و دیگران را نکرده. دیگر شیعه گویند أسماء الهی چنانچه وارد شده است از قرآن و حدیث او بنام دیگر نمی توان خواند. بخلاف ابوحنیفه و اشاعره و بعضی از معتزله و جبایی که گویند خدا را عارف و مطیع و عاقل میتوان خواند، دیگر شیعه گویند بعد از خلقت انسان بعثت انبیا واجب بود، بخلاف پراهمه و هندوان و حکما و اشاعره و اهل خطا و سکان سواحل سراندیب و عمان و بعضی از ملاحده گویند واجب نبود. دیگر شیعه می گویند عدد انبیا و رسل صد و بیست و چهار هزارند و از ایشان سیصد و سیزده تن مرسل اند. بخلاف یهود که عدد انبیا نزد ایشان چندان نیست و نزد نصاری عدد انبیا بیست و چهارند و همه را نبی می دانند، و بعضی از نصاری حضرت آدم و داود علیهما السلام را نبی می دانند نه خلیفه الله در زمین، یوسف را رهبان می دانند نه نبی، دیگر شیعه می گویند اول انبیا آدم بود به خلاف مجوس که گویند کیومرث بود، و پراهمه گویند اول انبیا آدم است و آخر شیث، و دیگر شیعه گویند آدم و حوا علیهم السلام پسر و دختر خود را بهم ندادند بزوجیت بلکه حوریه و جنبه را بزنی به پسرانش دادند و اولاد بهم رسیدند، بخلاف اهل سنت کلهم و قاطبه یهود و نصاری و مجوس که قایلند باینکه خواهر و برادر بهم دادند، دیگر شیعه گویند که کفر و عصیان و لهو و نسیان از انبیا و اوصیای ایشان واقع نشد، بخلاف یهود و مجبره که گویند واقع شد و ابن غورک از اشاعره بسیار غلو دارد در کفر و شرک انبیا و اوصیا و کسی را معصوم نمی داند از آدمیان بلکه اهل سنت در باب خطای انبیا رساله ها نوشته اند. دیگر شیعه گویند معجزه بردست نبی و امام ظاهر شود و بردست هیچکس دیگر ظاهر نشود، به خلاف مجبره که گویند از دست غیر ایشان ظاهر شود و اهل تصوف این را نسبت بمشایخ می دهند و می گویند عین القضاة و بعضی از مشایخ مرده هم زنده کرده اند و وحی با ایشان می رسد و عروج به آسمان می کرده اند و با خدا صحبت می داشته اند، و دیگر شیعه

گویند که پیغمبر ما و اوصیاء او بهترین انبیا و اوصیاء اند بلکه از ملائکه مقربین بهترند، به خلاف بعضی از اهل قبله و قاطبه سنیان که قایل نیستند و قلبی از ایشان گویند آدم و ابراهیم فاضلترند و ضرار بن عمرو از معتزله گوید که در فضل انبیا همه با هم یکسانند و تفاوت ندارند، و بعضی از معتزله و ابو عبدالله حلبی و با فلانی از اشاعره و بعضی از حشویان گویند ملائکه بهتر از انبیا و رسول الله است، و دیگر شیعه گویند که انبیا بعد از ادای رسالت باز نبی اند به خلاف اشاعره و برخی از حشویان گویند که چون ادای رسالت نمودند نبی نیستند الا به اعجاز ایشان را نبی گویند. دیگر شیعه گوید که چون روح از بدن مفارقت کرد باقیست و آنرا بقالب مثال می زنند در برزخ، بخلاف مجوس و تناسخی و پراهنمه که گویند از بدن حیوانات دیگر نقل می کنند و معتزله گویند که باقی نمی ماند و معدوم می شوند. دیگر شیعه گوید که هر که دعوی الوهیت کرد هر چه بردست او ظاهر شد از خوارق سحر بود، به خلاف ابن المقفع خراسانی که او و طایفه از صوفیه گویند سحر نبی و وحی بود، و دیگر شیعه گوید نبوت به مجرد دعوت کفایت نبود بلکه معجزه لازم بود بخلاف اکثر خوارج که معجزه لازم نمی دانند و دعوی را کافی می دانند، و دیگر شیعه گویند انبیا و رسل و اوصیای ایشان و ملائکه مؤمنند قطعاً به خلاف اشاعره و حشویان که هیچ کس را قطعاً مومن نمی دانند و اگر پرسی از ایشان که مؤمنی گوید انشاء الله، دیگر شیعه گویند مخاطبه با روح است بعد از فراق از بدن به خلاف نظام و ابن راوندی و معمر و قومی از اشاعره و غزالی که گویند مخاطبه با روح نیست، دیگر شیعه گوید معرفت الله و رسول و امام واجبست عقلاً بدلائل و براهین که قدری در فروع و قدری عقلاً و بسیاری از آن فعلاً بخلاف مجبره که گویند واجبست شرعاً، دیگر شیعه گوید امام می باید مختار من عند الله بوده و بنص رسول باشد بخلاف خوارج و نواصب سنیان که گویند تعیین امام به اختیار رعیت است، و عباسیان گویند بمیراث است، و زیدیه گویند خروج بشمشیر است هر کس از اولاد فاطمه (ع) باشد. دیگر شیعه گویند امام بلا فصل بعد از پیغمبر علی بن ابیطالبست، به خلاف کل اهل سنت و نواصب و خوارج و اکثر زیدیه که گویند ابی بکر است. دیگر شیعه گویند امام می باید مثل پیغمبر معصوم باشد از هر لغزش و خطا من المهدالی اللحد،

به خلاف همه مسلمانان فرق عصمت را شرط نمی دانند. دیگر شیعه گوید که امام می باید در همه مراتب کمال از رعیت افضل باشد به خلاف نواصب و خوارج و اهل سنت و بعضی از معتزله که امامت مفضول را درست می دانند هر چند نادان و تیره دل و فاسق و فاجر و ضعیف العقل و جاهل باشد و عالم با احکام دین و مسائل نباشد و دیگر شیعه گویند آنکه دعوی امامت کند و امام نباشد مثل دعوی نبوت است که کافر است بخلاف مجبره و نواصب و عباسیان و زیدیان که گویند کافر نمی شود، دیگر شیعه گویند که بعد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا قیامت برپا شود به خلاف یهود که گویند پیغمبر موعود خواهد آمد، و آن حضرت صاحب (ع) است. دیگر شیعه گویند امام بعد از پیغمبر دوازده اند و یکی از ایشان مدت بسیار مخفی خواهد بود از ترس و آخر بیرون آید، بخلاف نواصب و مجبره و معتزله که گویند که چهار است و زیدیه به نه قابلند و واقعه از شیعه به هفت قابلند اول امیر المؤمنین و آخر موسی بن جعفر، و اسماعیلیه بهشت تن قابلند و زیدیه گویند هر که عالم و شجاع است و از فرزندان فاطمه (ع) خروج بشمیر کند امام است تا روز قیامت، دیگر شیعه گوید اگر امام مغلوب و مقهور بود تقیه می کند و بروی واجبست، و همچنین مومنان نیز هرگاه خوف تلف مال یا نفس یا عرض باشد تقیه میکنند بخلاف معتزله و اهل سنت و زیدیه و خوارج و حشویه و نواصب که تقیه را جایز نمی دانند، و دیگر شیعه گویند هرگز زمانی از امام خالی نبود و نخواهد بود از مبدأ آفرینش تا روز قیامت خواه ظاهر و خواه پوشیده به خلاف جمله نواصب و همه فرق مسلمانان که خلق عالم را بی امام جایز می دانند، دیگر شیعه می گویند خروج بر امام عادل مثل خروج بر پیغمبر است که هر که بیرون آید بر او کافر شود که هرگز آمرزیده نشود، بخلاف نواصب و سنیان و خوارج و زیدیه و غیره بلمذهبان این است که گویند صاحب خروج بر امام عادل کافر نشود، دیگر شیعه گویند بعد از پیغمبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و هر يك از ائمه اثنا عشریه صلوات الله علیهم افضل کل خلائق اند به خلاف کل فرق اسلام الاقلیلی از زیدیه و غلاة که فاسقان و کافران را بهتر می دانند، و دیگر شیعه گویند در مذهب ما رأی و قیاس و اجتهاد و استحصانات عقلی و اجماع بدون دخول معصوم و حسن و قبح شرعی

نمی باشد، به خلاف همه مسلمانان و منافقان که جایز می دانند. دیگر شیعه گویند بهشت و دوزخ الحال موجودند به خلاف معتزله که گویند بعد از قیام قیامت آفریده خواهد شد. دیگر شیعه گویند که نعیم اهل بهشت و عقاب دوزخیان همیشه خواهد بود و آخر نشود. به خلاف ابوالهذیل که گوید هر دو فنا شوند. دیگر شیعه گویند بهشت جای سنگ و خوک و غیره و حشرات الارض نیست. بخلاف گرامیه که گویند ایشان در بهشت باشند. دیگر شیعه گویند خدا در قیامت حساب خلایق را می کند به خلاف خیاطیه از معتزله و نصاری که گویند مسیح (ع) حساب خلایق را می کند. دیگر شیعه گویند اول کسی که به بهشت می رود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که لواء احمدی در دست اوست و پیشاپیش حضرت پیغمبر می رود و بعد از رسول خدا ائمه هدی علیه السلام و مؤمنان این امت داخل شوند و بعد از آن امت های دیگر مثل جن و انس، و درجات پیغمبر ما و اهل بیت او از همه خلایق رفیع تر است. در این مسایل کل مخالفین از امم ماضیه و بعضی از مسلمانان خلاف بسیار کرده اند و این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد. دیگر شیعه گویند میان بهشت و دوزخ جائیست که آنرا اعراف می گویند نزدیک بر صراط است زیرا کافران عادل و سخی و بعضی از مستضعفین اگر خدا خواهد در آنجا باشند. نواصب گویند محالست و گویند که آیه « و علی الاعراف رجال ۱۱ کنایه از ملوک عادل اند و عبدالله بن سهل قرشی گوید اعراف اهل معرفت باشند از مشایخ و اولیاء و اهل تصوف. دیگر شیعه گویند عذاب گور و منکر و نکیر و صنطنه قبر و احوال زمان برزخ و عقاب حق است به خلاف قومی از معتزله و نجاریه و مجوس و بعضی از یهود و نصاری و ملاحده کلهم و اصحاب کناسخ و براهمه انکار آن دارند و کمی از معتزله بر آنست که سؤال در وقت دمیدن صور است نه قیامت. دیگر شیعه گویند میزان هبارتست از انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام است که میزان حقیقی اند و حشرونشر و کوثر و صراط و شفاعت و احوال قیامت و پریدن نامها و انطاق جوارح و خصوصیات قیامت همه حق است، بخلاف کل خلق عالم از مسلم و کافر نه مؤمن و جمله اهل ذمه که در هر یک از اینها حرف زده اند. بعضی قایل اند و بعضی در خصوصیات قایل اند و بعضی مطلقاً قایل نیستند. دیگر شیعه گویند که اطفال

مخالفان و مخالفان و مشرکان بعد از اتمام حجت همه در بهشت خادمان باشند بخلاف نواصب که گویند در جهنم اند با پدران خود. دیگر شیعه گویند که جن هستند بخلاف حکما که قایل نیستند، و دیگر شیعه گویند حرام روزی نبود بخلاف مجبره که گویند حرام روزی بود و گرامیه گویند از جهت غذا روزی بود نه بملکیت. این مجملی بود از اصول مذهب امامیه و قریب به هفتاد هزار مسئله است که مخالفین با مؤمنین خلاف دارند خدایمه مؤمنین و مومنان را از میل کردن باطل و مذاهب غیر حقه نگاه دارد.^۱

مهدی

اصولاً اعتقاد به مهدی و نجات دهنده بشر عقیده‌ای دیرین است که از روزگاران کهن جوامع بشری به آن باور داشته و در انتظار چنین شخصی بوده است. ملت‌های مظلوم و اقوام ستمدیده که قدرت انتقام جویی و تلافی مظالم ستمکاران را نداشتند در ضمیر ناخود آگاه خود همواره یک رهاننده و نجات‌دهنده را می‌جستند تا روزی به پاخیزد و ظالمان و بیدادگران را از میان بردارد و جهان را پراز عدل و داد کند. هر قوم و ملتی که بیشتر تحت فشار و ظلم و ستم قرار گیرد عقیده به مهدی و نجات‌دهنده در وی راسخ‌تر می‌گردد. چنانکه می‌دانیم بعضی از پادشاهان سلوکی و اشکانی به محض آنکه بر تخت می‌نشستند عنوان «سوتر Soter» یعنی نجات‌دهنده بر خود می‌نهادند. در ادیان یهود، و زردشتی، و بودایی، و هندی، و مسیحی گروه بسیاری هستند که در انتظار منجی و رهاننده‌ای می‌باشند. غالب این رهانندگان که انتظار ایشان را دارند به اعتقاد آنان در پایان روزگار و آخر الزمان ظهور خواهند کرد. بنابراین عقیده به ظهور مهدی آرزوی طبیعی بشر مظلوم است که به امید قیام او دل دردمند خویش را آرامش می‌دهد.

مهدی در اسلام:

مهدی به فتح مبین و کسر دال اسم مصدر هدایت است و به معنی راه‌یافته و

۱- رک: کتاب صراط النجاة مجلسی، نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی

سهمالار، تاریخ کتابت چهارشنبه بیست و هفتم ذی‌قعدة سنه ۱۲۲۷ هـ.

هدایت شده می باشد، و به همین معنی به بعضی از انبیا و بزرگان بدون آنکه او را موعود منتظر پندارند، لقب مهدی داده اند. چنانکه جریر شاعر حضرت ابراهیم را در شعر خود به این نام ملقب ساخته است :

ابونا ابواسحاق یجمع بیننا أب کان مهدیاً نبیاً مطهراً

یعنی: پدر ما [عربها] ابواسحاق [ابراهیم پیغمبر] است و او پدري هست که ما را بایکدیگر فراهم می آورد و وی مهدی و پیغمبر پاکزادی بوده است. همچنین حسان بن ثابت در رثای رسول خدا شعری سروده و آن حضرت را مهدی یعنی راه یافته و هدایت شده خوانده است :

ما بال عینک لاتنام کأ نما کحلت مآقیها بکحل الارمد
جزعأعلی المهدی اصبح ثاویاً یا خیر من وطی الحصى لاتبعد
بأبی و أمی من شهدت وفاته فی یوم الاثنین النبی المهدی^۱

یعنی: چرا چشمان تو نمی خوابند، مثل اینکه گوشه های آنرا به سرمه بیمار چشمان سرمه کشیده باشند. آه و زاری می کند بر مهدی و مردی راه یافته که در گذشت، ای بهترین کسی که پای خود را بر ریگها گذاردی، دور مشو. سوگند به جان پدر و مادرم کسی را که من در روز دوشنبه شاهد مرگ او بودم پیامبر هدایت شده است.

باز این کلمه در حدیث پیغمبر به معنی مرد راه یافته آمده است. از علی روایت شده که از پیغمبر پرسیدند چه کسی پس از تو امیر شود؟ فرمود: «ان تومروا ابابکر تجدوه امیناً زاهداً فی الدنیا راغباً فی الآخرة، وان تومروا عمر تجدوه قویاً امیناً لا یخاف فی الله لومة لائم، وان تومروا علیاً ولا راکم فاعلین تجدوه هادياً مهدیاً یاخذ بکم الصراط المستقیم^۲»، یعنی «اگر ابوبکر را امیر گردانید او را مردی امین و زاهد در دنیا و راغب در آخرت خواهید یافت، و اگر عمر را امیر گردانید، او را قوی و نیرومند و مرد امینی که در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده نمی ترسد خواهید یافت، و اگر علی را امیر کنید و من نمی بینم که شما چنین کاری را انجام دهید، او راهادی و راهنما، و مهدی و راه یافته که شما

۱- دیوان حسان بن ثابت، طبع تونس، ص ۲۴.

۲- اسدالغایة، ج ۴ ص ۳۱.

را به راه راست خواهد برد ، خواهد یافت .

سلیمان بن صرد که پس از شهادت حسین بن علی به خونخواهی برخاست گفت : « اللهم ارحم حسیناً شهیداً بن شهید المهدی بن المهدی ^۱ ، یعنی «خدایا حسین شهید پسر شهید و مهدی پسر مهدی را ببخشای .»

جریر شاعر ، سلیمان بن عبدالملک را مهدی یعنی راه یافته خوانده و او را چنین ستوده است :

سلیمان المبارک قد علمتم هو المهدی قد وضح السیل

یعنی : سلیمان فرخنده را که ، شما می شناسید همان مهدی و راه یافته است که راه را روشن کرده است .

اما ابن التماویزی که از شعرای مدیحه سرای دربار الناصر ، لقب المهدی عباسی بوده ، روی مشابهت اسمی در ستایش او غلو کرده و وی را همان مهدی منتظر خوانده است :

انت الامام المهدی لیس لنا امام حق سواک ینتظر

تبدو لابصارنا خلاقاً لان بزعم ان الامام منتظر ^۲

یعنی : تو همان امام مهدی هستی که ما را جز تو امام راستین و درخور انتظار نیست . تو در پیش چشم ما آشکار و پیدایی برخلاف کسی را که امام منتظر می پندارند ^۳ .

مهدی در اصطلاح مسلمین به معنی شخصی است که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد . چنانکه در حدیث آمده : « یملا الارض عدلاً وقسطاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً » ، یعنی : « زمین بیداد و ستم گرفته را پراز عدل و داد خواهد کرد » . از پیغمبر روایت شده : « لولم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلاً من اهل بیتی یملاها عدلاً کما ملئت جوراً » و نیز آمده : « لولم یبق من الدنیا الا یوم لعول الله ذلك الیوم حتی یبعث الله فیه رجلاً منی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ایه اسم ابی ^۴ » ، یعنی اگر تنها یک روز از عمر دنیا بماند ، خداوند ،

۱- تاریخ طبری ، طبع دخویه ج ۲ ص ۵۴۶ .

۲- دیوان ابن التماویزی ، قاهره طبع مارچولپوت ۱۹۰۴ . ص ۱۰۳ .

۳- گلذیهره العقیده والشریعة ، ص ۳۴۰-۳۴۳ .

۴- مقدمه ابن خلدون ، فصل سوم از کتاب اول

آن روز را به درازا خواهد کشانید تا اینکه از اهل بیت من مردی برخیزد، و اوست که زمین بیداد و ستم گرفته را پر از عدل و داد کند .
سبأیه پیروان عبدالله بن سبا نخستین دسته‌ای بودند که در اسلام قائل به غیبت علی و بازگشت او شدند و گفتند وی نمرده و نمیرد، و کشته نشود تا اینکه تازیان را به چوب دست خود براند و زمین را که از ستم و بیدادگرانبار شود پر از دین و داد کند (ترجمه ص ۴۰) . دو مین دسته گریبه از پیروان ابی کرب ضریر بودند که می‌گفتند محمد بن حنفیه مهدی موعود است و نمرده و نخواهد مرد بلکه ناپدید شده و بزودی بازگردد و بر جهان پادشاهی کند (ترجمه ص ۴۸) . پس از او چنانکه در ترجمه آمده است غالب فرق شیعه به غیبت و ظهور آخرین امام خود معتقدند .

چنانکه گفتیم نظریه مهدویت مخصوص شیعیان نیست ، بلکه در کتب اهل سنت و جماعت مانند صحیح ترمذی، و ابوداود، و ابن ماجه ، و مسند ابن-حنبل و غیره اخباری که دلالت بر ظهور مهدی آخر الزمان دارد فراوان است ولی امام بخاری و مسلم بر صحت آن اخبار تردید کرده‌اند و آنها را در دو کتاب صحیح خود نیاورده‌اند . دیگر ملل هم برای رهایی خود منتظر ظهور موعودهایی هستند چنانکه هندوان برای نجات خویش به ظهور ویشنو ، و مسیحیان حبشه به رجعت پادشاه خود تیودور ، و مغولان به بازگشت چنگیز خان عقیده داشتند و ابن خاصیت هرملت و فرقه مغلوب است که برای نجات و بازسازی مجدد و شکوه از دست رفته خویش معجزه آسا منتظر ظهور نوابغ و رجال بزرگ هستند .

پس از شیعیان امامی عبدالله بن محمد (۲۵۹-۳۲۲ هـ) مؤسس دولت فاطمیان در مغرب را می‌توان نام برد که دعوت مهدویت کرد، و شهر مهدیه را در ۳۰۳ هـ بنیاد گذارد ، و بعد از ۲۴ سال سلطنت درگذشت^۱ . متهدیان دیگر در اسلام ظهور کرده‌اند، که یکی از ایشان ابو عبدالله محمد بن تومرت (در گذشته در ۵۲۴ هـ) از مدهیان مهدویت است که مؤسس سلسله موحدون در مغرب بود، و دیگر مهدی

۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۸۶۷ ؛ گلذیهر العقیده و الشریعه ص ۱۹۲ .

۲- الاعلام زرکلی ج ۴ ص ۳۵۳ .

سودانی است که در سودان دعوی مهدویت کرد و او را متهمدی خوانده‌اند که پس از فتح خرطوم در ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۵ درام درمان درگذشت. دیگر میرزا غلام احمد قادیانی (۱۸۷۹-۱۹۰۶ م) است که در شهر قادیان پنجاب در هندوستان تولد یافت. اومی گفت که مهدی منتظر و مسیح موعود است و هر دو در شخص وی ظهور کرده‌اند و خود را رجعت مسیح می‌خواند. غلام احمد در ۱۹۰۶ وفات یافت و هنوز پیروان او در هندوستان و پاکستان و آفریقا و اندونزی بسیارند، و مرکز عمده ایشان در شهر لاهور از بلاد پاکستان است.^۱

مهدی در شیعه: درباره مهدی و نسب او در میان فرق شیعه اختلاف است، بعضی گویند که او از فرزندان عباس است. برخی گویند علوی و غیر فاطمی، و گروهی او را حسنی، و عده‌ای حسینی خوانده‌اند. درباره نام پدر او دو قول است. اول قول امامیه که نام پدر آن جناب حسن است. دوم قول بعضی از اهل سنت و جماعت که نام پدرش عبدالله است. اختلاف سوم در تشخیص آن جناب است، و در آن ده قول می‌باشد. اول قول کسانی که گویند مهدی، محمد بن حنفیه یا ابوهاشم پسر اوست. دوم قول مغیره که گویند مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن معروف به نفس زکیه است. سوم اسماعیلیه خالص که اسماعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را مهدی دانند. چهارم ناهوسیه که حضرت صادق را مهدی پندارند. پنجم مبارکیه که محمد بن اسماعیل بن جعفر را مهدی شناسند. ششم واقفه که در رحلت حضرت امام موسی کاظم توقف کردند و در انتظار او نشستند هفتم عسکریه که حضرت امام حسن عسکری را مهدی پنداشتند. هشتم محمدیه که ابو جعفر محمد بن علی الهادی را مهدی دانستند. نهم امامیه که حضرت محمد بن الحسن را مهدی می‌دانند. دهم جمهور اهل سنت و جماعت که مهدی را در کسی تعیین نکنند، بلکه مهدی را نوعی و مجدد دین اسلام و

۱- مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، تألیف دارمستر، ترجمه مرحوم محسن جهانسوز، تهران ۱۳۱۷ ش، سعد محمد حسن، المهدیه فی الاسلام منذ اقدم العصور حتی الیوم، قاهره ۱۹۵۳.

2- Hastings Encyclopaedia of Religion and Ethics, Vol X, P. 530-531.

Lucien Bouvant, Les Ahmadiyya de Qadian, Journal Aiatique, (Jullet-septembre 1928)

مصلح عالم در آخر الزمان دانند. به خلاف این نظر شیعه امامیه مهدویت را شخصی داند نه نومی و بر آنست که رشته هدایت به وراثت از رسول خدا به جانشین راستین او علی بن ابیطالب کشانیده شده، و از وی به فرزندانش تا قائم آل محمد رسیده است. ایشان امامان را مانند پیغمبر ملهم از جانب خدا می دانند، و می گویند که امام ریاست عامه دارد، و مقام او مافوق بشرعادی است، و علمی را که او دارد علم لدنی است نه اکتسابی. از آن روزی که خداوند آدم را آفرید نور خود را در برگزیدگان خود از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی گرفته به محمد خانم انبیا کشانید و از وی آن نور را به اوصیای او که ائمه طاهرین باشند سر بان داد، و همان روح و نور خدایی است که در امام عصر تجلی می کند، و او را از سطح بشرعادی فراتر می برد و وی را قادر می سازد که قرنها بلکه هزاران سال بی هیچ گزند و آزار و بدون ضعف و پیری با بدن جسمانی که در بشرعادی موجب کون و فساد است زندگی نماید تا به امر خداوند از ممکن غیب ظهور فرماید.

بعضی از خاورشناسان مهدی شیعه امامیه را با سوشیالیست آخرین سه موعود زردشتی مقایسه کرده اند. باید دانست که هوشیدر، و هوشیدرماه، و سوشیالیست که به عقیده زردشتیان در هزاره آخر الزمان ظهور می کنند، قابل مقایسه با مهدی شیعه اثنی عشریه نیستند. بلکه می توان آنان را با سه امام مستور اسماعیلیه که پیش از ظهور قائم ایشان قیام خواهند کرد مقایسه نمود، و نیز اینکه نوشته اند که ظهور قائم عکس العمل اعتقاد ایرانی به قیام برضد فکر سامی است صحیح نمی باشد، و چنانکه در مقدمه این بحث گفتیم، انتظار ظهور منجی و مهدی در همه اقوام و ادیان وجود داشته و تنها اختصاص به ایرانیان ندارد.^۱

۱- ر. ک. حاج میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب در احوالات امام غایب، چاپ تهران.

۲- گلدزبهر، العقیده والشریعة ص ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶.

Bloch(E) Le Messianisme dans L'Hétérodoxie Musu Imane, Paris 1903.

Corbin(H) sur le Douzieme Imam, La Table Ronde No 110, 1957.

Friedlander(I), The heterodoxies of Shiites J. Am. Or, soc, vol, xxix.

اختلاف امامیه بعد از وفات امام یازدهم:

چنانکه گفتیم امام یازدهم حضرت امام ابو محمد، حسن بن علی عسکری به روایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ پس از پنج سال و هشت ماه و نیم روز امامت در سرمن رأی (سامرا) وفات یافت. در حالیکه فرزندی از آن حضرت در ظاهر باقی نمانده بود. خلیفه عصر المعتمد علی الله (۲۵۶-۲۷۹ هـ) امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و مهر نمودند، و زنان قابله را به تحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند. چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطافی مخصوص منزل دادند، و خادمی را با کسان او و چند زن بروی موکل کردند. چون به نتیجه ای نرسیدند و آن کنیزک پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیاورد، رأی خلیفه بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت. بر سر این کار بین حدیث ما در آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد، و با آنکه حدیث پیش فاضلی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم است، جعفر معارض او شد و از خلیفه در طلب میراث برادر استعانت جست، سرانجام به حکم خلیفه ما ترك امام یازدهم را پس از هفت سال توقف، بین حدیث و جعفر تقسیم کردند. از آنجمله جعفر (کذاب) خلیفه را واداشت که صیقل کنیز امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید کردند. صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از جستجوی در امر امام دوازدهم وجود چنین فرزندی را انکار کرد، و مدعی شد که آبتن است. معتمد خلیفه او را در حرم خود نگاهداشت تا اگر فرزندی برآید از آن کار آگاه شود. بر اثر حوادثی که در دولت او روی داد، عمال خلیفه صیقل را از یاد بردند و وی از چنگ آنان نجات یافت، تا اینکه حسن بن جعفر کاتب نوبختی صیقل را در خانه خود پنهان کرد. چون معتمد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹ هـ) که پس از معتمد به خلافت نشست، بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود صیقل را از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و به تصریح خود انتقال داد تا آن زن به روزگار مقتدر خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ) در گذشت. در این هنگام شیعه امامیه درباره جانشین امام یازدهم به شرحی که در ترجمه آمده است (ص ۱۳۹) با یکدیگر اختلاف کردند و به چهارده فرقه تقسیم گشتند. نشئت امامیه در این

عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حد رسیده بود که حتی در تعداد شمارائمه نیز در میان آنان موافقتی نبود. جماعتی به استناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی از اصحاب علی بن ابیطالب نقل کرده بود ائمه را سیزده تن می‌شمردند، و از روی همین حدیث ابونصر هبة الله بن محمد کاتب از رجال ایام غیبت صفری، زید بن علی بن حسین مؤسس فرقه زیدیه را در شمار ائمه امامیه آورده بود. همچنین حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که به دوازده امام بیشتر عقیده نداشت می‌گفت که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام و قیامت نزدیک است.

به قول محمد بن اسحاق الندیم صاحب الفهرست، ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعه بود می‌گفت من به امامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم، ولی می‌گویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین وی گردیده و به این ترتیب انتقال امامت از پدر به فرزند دوام خواهد یافت تا آنکه مثبت الهی به اظهار امام غایب قرار بگیرد. در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد فرق امامیه که بعد از وفات امام حسن عسکری با یکدیگر اختلاف کردند از چهارده فرقه به بیست فرقه می‌رسیده، و وی در دو کتاب مفقود خود یعنی المقالات فی اصول الدیانات، و سرالعیات، مقالات ابن بیست فرقه را ذکر کرده بوده است.

قائم آل محمد:

احادیثی درباره مهدی در کتب عامه و خاصه روایت شده است. از کتابهای عامه که در آنها آن احادیث آمده، صحیح بخاری، مسلم، و ترمذی، و نسائی، و ابوداود، و ابن ماجه، و مسند ابن حنبل و غیره است. بعضی از علمای حدیث مانند ابونعیم اصفهانی کتاب خاصی در این موضوع ترتیب داده‌اند، چنانکه وی کتاب مناقب المهدی، و نعمت المهدی را در این باب نوشته، و ابوعبدالله الکنجی

۱- خاندان نوبختی، ص ۱۰۷-۱۱۱، ۱۶۱، ۱۶۲. به نقل از کمال الدین و تمام النعمة، و غیبة شیخ طوسی، و الفهرست ابن ندیم، و رجال نجاشی، و مروج الذهب مسعودی.

کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، و جلال الدین سیوطی کتاب علامات المهدی را نوشته اند. در آن کتب مهدی از اهل بیت رسول الله و از فرزندان فاطمه دانسته شده، و نام او را محمد و کینه اش را ابوالقاسم و لقبش را المهدی روایت کرده اند. در بعضی از احادیث سنت و جماعت نام پدر او عبدالله آمده است.

در بنایع الموده از کتاب چهل حدیث حافظ ابونعیم روایت شده که مهدی فرزند حسن بن علی عسکری است^۱. نام مادرش به اختلاف صیقل، و حدیث، و سوسن، و حکیم، و نرجس آمده که آن زن کنیز کی از کنیزان حضرت حسن بن علی بوده است^۲. ابن حجر در کتاب صواعق می نویسد که شیعه امامیه گویند که مهدی منتظر در سردابی در سامراء (سرمن رأی) در خانه پدرش غایب شد، و منتظر ظهور او هستند و بعضی از ایشان اسبی بردر آن سرداب آماده کرده اند تا هرگاه ظهور فرماید بر آن بر نشینند. به هر صورت کیفیت غایب شدن مهدی معلوم نیست. بنا بر اخباری که رسیده است حضرت مهدی منتظر که همان ابوالقاسم محمد بن الحسن باشد در نیمه شعبان سال ۲۵۶ هـ تولد یافت، و در هنگام رحلت پدرش (سال ۲۶۰ هـ) غیبت صغری فرمود^۳.

بنا بر روایت شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمة، سعد بن عبدالله، اهی خلف اشعری آن حضرت را در کودکی در منزل پدرش امام حسن عسکری دیده که با گویی مشغول بازی بوده است^۴.

مهدی را دو غیبت، یکی غیبت صغری به مدت ۶۹ سال از ۲۶ تا ۸۳۲۹ هـ و دیگر غیبت کبری از سال ۳۲۹ هـ به بعد که هنوز نیز ادامه دارد می باشد.

علائم ظهور:

از هلائم ظهور مهدی پیدا شدن آیات سماوی و کثرت ظلم و جور، و هرج و مرج، و قتل و موت، و بلاورنج، و پیدا شدن علمهای سیاه در خراسان،

- ۱- السید صدرالدین الصدر، المهدی، طبع قم، ص ۷-۱۰.
- ۲- ایضاً ص ۱۱۴-۱۲۶.
- ۳- ایضاً ص ۱۵۷-۱۵۹.
- ۴- کمال الدین و تمام النعمة، طبع طهران، ص ۲۵۱-۲۵۷.

و ظهور سیدی از خراسان و فرار او به مکه است، و نیز کشته شدن نفس زکیه، و ظهور سفیانی در دمشق می باشد که تفصیل آنها در احوال مهدی در کتاب بحار الانوار مجلسی آمده است.^۱ دیگر از علائم ظهور فرود آمدن عیسی از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب، و نیز بر آمدن صبحه و فریادی در آسمان است که بانگ برمی دارد که خداوند بزرگ قادر است بر اینکه از جانب بالای سر شما و از زیر پای شما بلانازل کند و عذاب بفرستد. دیگر آمدن دجال است که نام او به اختلاف روایات صائف بن صائف، و صائف بن سعید، و صائف بن صید آمده است. گویند که وی یهودی است و با مادر او یهودی بوده و از قصبه ای به نام یهودیه در اصفهان خروج می کند. وی اصلاً چشم راست ندارد، و تنها يك چشم دارد که در پیشانیش قرار گرفته و مانند ستاره صبح می درخشد. در چشمش چیزی مانند پارچه ای گوشت که با خون ممزوج است جای دارد، و در بالای چشمش به خطی جلی نوشته شده «الکافر» بطوریکه هر کسی می تواند آنرا بخواند، خواه با سواد باشد و خواه بیسواد. در حرکت او آفتاب با وی سیر می کند، و در پیش رویش کوهی می باشد از رود، و در پشت سرش کوه سفیدی دیده می شود و مردم چنین می پندارند که آن طعام است. دجال در ایام قحطی خروج می کند، و بر خری سزیا ناکستری که هر مویش سازی می زند سوار است. آن دراز گوش در هر گام يك ميل راه می پیماید. در زیر پایش زمین پیچیده می گردد. بر هر آبی که می گذرد آن آب خشک می شود، و به بانگی بلند فریاد می کند که همه جن و انس و شیاطین که در مغرب و مشرق صدای او را می شنوند، و می گوید ای دوستان من به نزد من آئید، من آنکسی هستم که مخلوقات را آفریده ام و روزی ایشان رامها کرده ام، و من پروردگار شما هستم، و مردم فریب او را نخورده به دنبال وی می روند. سرانجام به قدرت خداوند دجال در شام در بالای نلی که معروف به تل ابقی است سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست مسیح بن مریم که از آسمان به زمین نزول کرده است کشته می شود. دوره حکومت او ۴۰ روز یا ۴۰ سال است، و جهان را پرازدکفر و ظلم و بیداد می کند.^۲

۱- السيد صدرالدین الصدر، المهدی، طبع قم، ص ۱۸۶-۲۰۰

۲- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزده، ص ۴۸۲-۴۸۳.

دجال به معنی کذاب است، و آن کلمه اصلاً سریانی است که ریشه‌اش «دجل» به معنی دروغ گفتن که در عربی «دجل» شده است، و او را مسیح کاذب Antichrist گویند، و قول کسانی که این کلمه را تحریف شده لغت دروغ (دروغ) پهلوی دانسته‌اند درست نیست.

در احادیث اسلامی آمده که دجال مردی يك چشم و سرخ روی، باموهای کوتاه و پیچیده، و سینه‌ای پهن است. ناخنهای دست راستش سترتر از دست چپ اوست، و پیروان وی همه کفار و منافق و ذنابدارانند.^۱

دیگر از علائم ظهور آمدن «دابة الارض» می‌باشد که به معنی چهارپای زمینی است. گویند طولش هفتاد ذرع و به چند حیوان شبیه است. سرش شبیه گاو، و دو گوشش به مانند فیل، و گامهایش همانند شتر، و درتهامه یا بین صفا و مروه ظهور می‌کند، و بر چهره کافران علامت سیاه و بر چهره مؤمنان علامت سفید می‌گذرد، و مؤمن را از کافر مشخص می‌سازد، و به عربی فصیح سخن می‌گوید. عصای حضرت موسی، و انگشتری سلیمان با او است. انگشتری را بر روی هر مؤمنی که بگذارد نوشته می‌شود که او مؤمن است و بر هر کفیری گذارده شود نوشته می‌شود کافر است. به روایت دیگر مؤمنان را با عصا و کافران را با انگشتری نشان می‌گذارد. از آن پس مردم بکدیگر را به نام نمی‌خوانند بلکه به لقب مؤمن و کافر خطاب می‌کنند. ظاهراً کلمه دابة الارض و تفسیر آن تاو بلاتی است که در پیرامون آیه: «و اذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا یوقنون»^۲، یعنی «و چون گفتار بر ایشان واقع شود دابة الارض را برای ایشان بیرون آوریم که با آنان سخن گوید، همانا مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند»، می‌باشد.^۳

مرحوم مجلسی می‌نویسد که از امیرالمؤمنین علی (ع) پرسیدند که طامة الکبری چیست، فرمود خروج دابة الارض است از زمین از نزدیک صفا.

۱- دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۹ ص ۱۴۵-۱۴۸، دونالدسن، عقیده الشیعة، ص ۲۴۰-۲۴۳.

۲- قرآن کریم، سوره ۲۷ (النمل) آیه ۸۴.

۳- دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۹ ص ۷۱.

انگشتی سلیمان و عصای موسی در نزد اومی باشد. انگشتی را بر روی هر مؤمن می‌گذارد و درجایش «هذا مؤمن حقا» و بر روی هر کافر «هذا کافر حقا» نوشته می‌شود. دابة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سرخویش را بالای کند. همه خلایق که در مابین مشرق و مغربند او را می‌بینند و دست نوبه بر می‌دارند. اما نه نوبه ایشان قبول می‌شود و نه عمل و ایمان آنان. پس از آن قائم آل محمد ظهور می‌کند و عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می‌گذارد، و او است آن آفتابی که از مغرب طلوع خواهد کرد، و در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود، و زمین را از کفر و فسق و ظلم و جور پاک می‌گرداند.

باید دانست بعضی از علائم ظهور مانند خروج سفیانی که یکی از اعقاب یزید بن معاویه موسوم به ابومحمد زیاد بن عبدالله سفیانی بود، در اول دولت بنی عباس در سال ۱۳۳ هـ روی داده است (ر. ک مقدمه ص ۱۱۰)، و دیگر پیدا شدن علمهای سیاه از خراسان مربوط به قیام ابومسلم خراسانی می‌باشد (ر. ک مقدمه ص ۱۰۹)، همچنین کشته شدن نفس زکیه که همان محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (۹۳-۱۴۵ هـ) مربوط به زمان منصور عباسی است (ترجمه ص ۹۰) که همه اینها قبلاً روی داده، و سپس بر اثر بی‌حافظگی بعضی از روایت، آنها را از علائم آخر الزمان شمرده شده‌اند.

ظهور قائم :

شیعه امامیه معتقد است که بنا بر اصل قدرت خداوند و لطف او مهدی علیه السلام پس از بروز علائم فوق ظهور خواهد فرمود، در حالیکه سن آن حضرت بین ۳۰ و ۴۰ سال به نظر خواهد رسید، و این امر عجیب را جز به قدرت خداوند و معجزات آن حضرت نسبت نتوان داد. محل ظهور آن حضرت را در مکه در کنار خانه خدا نوشته‌اند، و در بین رکن و مقام مردم به آن حضرت بیعت می‌کنند، و سبیل و سیزده تن از مؤمنان در گذشته زنده می‌شوند و در رکاب آن حضرت جنگ خواهند کرد. مرحوم مجلسی روایت می‌کند که رسول خدا

۱- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزدهم، ص ۴۸۳.

۲- المهدی، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۳- ملا محمد باقر مجلسی، تذکرة الائمة، طبع سنکی، طهران ص ۱۷۸.

فرمود ، ظهور مهدی از قریه کرعه خواهد بود، و در هنگام خروج ابری بر سرش سایه می افکند ، و از میان آن ابر فرشته ای ندای کند که اینست مهدی خلیفه خدا. به روایت مجلسی رنگ صورت آن حضرت عسری (گندمگون) ، و جسمش اسرائیلی، و برگونه او خالی مانند کوب دری است ، و موی جبین مبارکش کم است ، و بیخ دندان ثنایای آن حضرت از هم جدا می باشد ^۱.

بامهدی عصا ، و انگشتری، و جامه، و عمامه پیغمبر، و اشترش غضبا ، و اشترش دلدل، و اسبش براق، و الاغش یمنور است، و قرآنی که حضرت علی بن- ایطالب گرد آورده با آن حضرت می باشد ^۲.

در پیش گفتیم که از علائم ظهور مهدی نزول عیسی از آسمان است ، و وی دجال را در پیش مهدی می کشد، و پشت سر آن حضرت نمازی گذارد . در زمان مهدی اصحاب کهف از خواب چند هزار ساله بر می خیزند، و مهدی به ایشان درود می گوید و آنان سلام او را جواب می گویند ، و باردیگر به خواب عمیق فرو می روند و تا قیامت بر نمی خیزند . در بعضی از روایات آمده که اصحاب کهف از یاران مهدی خواهند بود و از کسانی هستند که در رکب او به نبرد خواهند پرداخت .

از ودایمی که در نزد مهدی می باشد تابوت سکنه حضرت موسی ، و نسخه صحیح اسفارتورات ، و انجیل است، و چون آنها را به یهود و نصاری عرضه فرماید، ایشان مسلمان می شوند . مهدی تابوت سکنه را از غار انطاکیه، و اسفارتورات را از کوه شام بیرون می آورد . سپس عیسی به فرمان او صلیب را می شکند ، و خوک را می کشد ، و کلیساها را ویران می کند، و بعد از چهل سال می میرد و در مدینه بین ابوبکر و عمر به خاک سپرده می شود، و مهدی علیه السلام دین راستین اسلام را بر همه اظهار می فرماید ، و جهان را پراز عدل و داد می کند .

در باره مدت خلافت و سلطنت آن حضرت اختلاف است ، خلافت او را هشت ، هفت، نانه سال نوشته اند ، و بعضی پنج سال ، و در برخی از اخبار بیست

۱- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۷۲-۷۳.

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۶۷۴.

سال و یا چهل سال آمده است.^۱

نواب اربعه

چنانکه گفتیم از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ که سال فوت چهارمین نایب حضرت قائم است ۶۹ سال غیبت صغری به طول انجامید ، و از سال ۳۲۹ هـ به بعد دوره غیبت کبری شروع شد که هنوز هم ادامه دارد . از سال ۲۵۶ هـ یعنی تولد حضرت قائم به بعد در تمام مدت غیبت صغری بین حضرت حجت بن الحسن که همان امام غایب شیعیان امامیه است چهار تن که اولین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از جانب نایب پیشین خود منصوب شده بودند رابط بین امام و مردم بودند ، و عنوان سفارت و نیابت حضرت قائم آل محمد را داشتند . آنان را نواب اربعه خوانند و ایشان عرایض و مستدعیات شیعه را به امام غایب می‌رسانیدند ، و به دستور حضرت به ایشان جواب می‌داند . این پاسخها به صورت توقیع بردست سفرا یعنی نواب اربعه صادر می‌شد .

بنابه روایت شیعه امام حسن عسکری در چهار سال آخر عمر خود آن حضرت را به خواص شیعیان خود می‌نمود ، و آنان از آن حضرت مسائلی می‌پرسیدند ، و او مسیح‌وار جواب ایشان را می‌داد و مشکلات آنان را حل می‌فرمود ، تا مدت ۷۳ سال آن حضرت به شیعیان توقیعات می‌فرستاد که وکلای او به ایشان می‌رسانیدند ، و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری می‌گویند . مرحوم مجلسی همه این توقیعات را در آخر جلد سیزدهم بحار الانوار خود آورده است.^۲ اسامی نواب اربعه، و دوره نیابت هر کدام از ایشان به قرار ذیل است:

۱- ابو عمر و عثمان بن سعید عمری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی، و امام ابومحمد، حسن بن علی عسکری به این مقام برگزیده بودند .

۱- المهدی، ص ۸۸، ۹۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۳؛ جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۶۶؛ عقیده شیعه ص ۲۴۳، نجم الثاقب در احوالات امام غایب، تألیف حاج میرزا حسین نوری، طبع تهران، انتشارات جاویدان .

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۷۸۴-۸۳۷ .

۲- پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری . دوره نیابت پندر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ هـ یا جمادی الاولی سال ۳۰۵ هـ به طول انجامید .

۳- ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر نوبختی (از جمادی الاولی ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶ هـ) .

۴- ابوالحسین علی بن محمد سمري (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ هـ) .^۱

گویند که آن حضرت را وکلای دیگر که عدد ایشان بالغ بر یکصد تن می شده در بغداد، کوفه و اهواز، و همدان، قم، وری، و آذربایجان، و نیشابور، و دیگر بلاد بوده که تویعاتی به ایشان می رسیده است ، ولی مانند نواب اربعه اجازه نداشتند که به خدمت امام برسند^۲ .

نایب اول ابو عمرو عثمان بن سعید عمری از طایفه بنی اسد است که او را اسدی نیز خوانده اند ، و وی را شیخی ثقه دانسته اند . امام حسن عسکری چون نام دراز او را بشنید فرمود که در يك مرد این دو نام عثمان و ابو عمرو جمع نمی شود، بنابراین دستور داد که کنیه او را که ابو عمرو باشد بر هم زنند و وی را عمری نامیدند. او را عسکری نیز گویند زیرا که اهل قریه عسکر در سرمن رآی (سامراء) بود . او را سمان یعنی روغن فروش نیز می خواندند . گویند به سبب مخفی داشتن امر سفارت ثقیه نموده روغن فروشی می کرد . چنانکه شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری می آوردند، به ابو عمرو تسلیم می کردند ، و او از راه ترس و ثقیه آن اموال را در داخل خبک روغن گذاشته به خانه امام می رسانید . وی مورد اعتماد امام علی النقی بود ، و آن حضرت به یاران خود می فرمود این ابو عمرو مردی ثقه و امین است ، و هر چه به شما گوید از جانب من است ، و آنچه را که به شما می رساند از جانب من می باشد. او در زمان امام حسن عسکری همچنان مورد وثوق امام بود، پس از رحلت امام حسن عسکری نایب حضرت حجت شد ، و مکرر به خدمت آن امام می رسید . چون

۱- خاندان نوبختی ، ص ۲۱۲-۲۱۳ .

۲- الصمد ، المهدي ، ص ۱۸۱-۱۸۳ ؛ فصل الخطاب ، ص ۸۹-۹۰ .
در باره اسامی این اشخاص رجوع شود به کتاب تذکرة الائمة مجلسی ، ص ۱۷۷-۱۷۸ .

امام حسن عسکری درگذشت ، عثمان بن سعید آن حضرت را غسل داد و کفن کرد و جنوط نموده به خاک سپرد . توقیعات حضرت صاحب الامر در خصوص امر ونهی و جواب سؤالات شیعه به توسط عثمان بن سعید و پسرش به ایشان می رسید . عثمان بن سعید چون درگذشت او را درجانب غربی بغداد درشارع الميدان درمسجدی که در نزدیکی دروازه جبهه قرار داشت به خاک سپردند . شیخ طوسی گوید : بر روی قبر دیواری بنا کرده ، و در آن محراب مسجدی بنا شده بود ، و از يك سمت محراب دری بود که به محل قبر در اطافی تنگ و تاریک بازمی شد . مردم بدانجا می آمدند و او را زیارت می کردند . این قبر تا سال ۴۰۸ هـ بدین صورت بود ، در سال ۴۴۰ این دیوار خراب شد و قبر در کوچه افتاد و هر کس که می آمد آنرا زیارت می کرد . مردم می گفتند که این قبر پسردایه امام حسین است و حقیقت حال را نمی دانستند .

نایب دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری است . چون پدرش درگذشت به امر امام به جای او نشست ، و واسطه بین حضرت حجت و مردم گردید . درخبر است که توقیعی از طرف امام در تعزیت وفات پدرش آمد و آن مشتمل بر چند فصل بود که در يك فصل آن نوشته شده بود : « انا لله و انا اليه راجعون نسليماً لامره و رضاً بقضائه و بفعله عاش ابوك سعيداً و مات حميداً فرحمه الله و الحقه باولياته » . ابو جعفر دختری به نام ام كلثوم داشت و از وی روایت شده که پدرش چند جلد کتاب در فقه تصنیف کرده و همه مطالب آنها را از حضرت صاحب الامر و پدرش امام حسن عسکری و جدش امام علی النقی اخذ کرده بود . ام كلثوم گوید که این کتابها پس از وی به نایب سوم ، حسین بن روح رسید . همچنین از ام كلثوم روایت شده که ابو جعفر محمد بن عثمان دل از دنیا برکنده و برای خود قبری کنده بود و منتظر مرگ خویش بود تا در سال ۳۰۵ هـ پس از ۵۰ سال نیابت دارفانی را و داع گفت . قبر ابو جعفر در کنار گور مادرش بر سر راه کوفه در خانه اش بود و شیخ طوسی می نویسد که آن قبر

۱ - جلد سیزدهم بحار الانوار ، ص ۲۸۶-۲۸۹ کتاب الغیبه شیخ طوسی .